

از لطافت کس بکام خود نمی بیند ترا جای بگویند حالی از نگاه عافان دسته زحمان کم شده برای خدمتم	اما امیدم از تو تا امیدوارت گشتم ام روزگای همو خط کرد عمارت گشتم اما غلام خط سبز من ثبات گشتم ام
بزم معشوقست سسوکت صحبت رو کند لاله گشتم ام جو رشید تا اینده داریت گشتم ام	
جدا از ایشان خود بس از شد محرم بلف نسر رشته نوبت بدل یاد وطن الم کسی به از تو حال چشمم که با نغم نمی دانند چسود از بخت بزم چون ندارد طاق شدم در بای رحمت احراز نم کنان ندارد من بدر کشکی مشاطه حاجت نذر و خا مردم دارد بروی صفی جولا	گر دو دامم شمر از ره بچو بی با لم بود همچون کمی چشمی بره چشمی بی با لم بیاد رهانه اینده از خود بر سر اجوام زمان که است همچون سده خواجه رحمت اب گشتم شنیده شد مکتوب جو پر کار است از حیا زه پای با لم لا و مصرع نقش می بندد جاقه ز سپاه
بود سسوکت علاج از باده نیر از دردم کرسانی دیده از دیوان حافظ بار با فال	
رجه هر رنگ بلوی تو بر حکم ر قسم شبی بلوی تو از حوش ادم بنهاس بزلت از نکم بسته بود تا را امید	غنا حوش ابد رنگ بچم ر قسم ترا که تر از خود که بچم ر قسم بیدیم جنبش تر کان کی بچم ر قسم
سخن بزم جهان مست ادم سسوکت شتراب ساغر جو رشید ر حکم ر قسم	

اقبالم
اعالم
بالم

که روا در برین زانچه در عالم خدر کردم بسکه در بران شده از اشک سهرای نکم چون در اید بتماشای تو از خانه چشم چون رود کوی تو از خود که خنای عجبی حال مشکین تو تا مردمک چشم نیست چهرت عرض نما بر زبان حاجت نیست انگور باد و بی چهرت دلدار و دید	خیز و از چشمم نرم کرد بجای نکم سرخ اشکم زده زنجیر سپای نکم بسته از خون جگر عشق سپای نکم یا حاجت بر سیده است دعای نکم بشنو دوست ز نظاره صدای نکم عاقبت ابد افتاد و سپای نکم
دیده ام تا منوره روشن ز رخ بار معینم میدر نور جو رشید ضمای نکم	
بسکه انش زده صفت سهرای نکم بسکه از روی تو ام نور نظر نکین است چشمم کو ته نظران اینده دانش بر سینه حلقه چشمم بود حلقه فایم بی بو کار نظاره ز شرمت بلباس افاده است خفیف بیکر کس عشقت که توان فهمید	مژه دو بیت که بید بملوی نکم سینوان است بدست تو خنای نکم بسکه حال است بر خسار تو جای نکم مژه پوشید سیم بهر غرای نکم مژه دیده بود بند و قیای نکم از ادای نکه بار ادای نکم
سهره بختت مرا مایع دیدن سسوکت باز از سر منده بستک امده بای نکم	
شبی جوانه در کجاکت گشتم ام برده با و مرا ماند بزم سپهر اهنم	چشمه سیاه معزم سپهر ارنک گشتم بسکه یک چشم عقید از انفار گشتم

از لطافت